

چرا امام رضا علیه السلام

ولایتعهدی را

پذیرفت؟!!

آخرین قسمت



بررسی سند ولایتعهدی

بهرحال، همانگونه که قبلاً بحث شد، حضرت در سند قبول ولایتعهدی، مطالبی را نوشته است که اگر سطر سطر آن بررسی شود، معلوم می شود که ناچار به پذیرفتن ولایتعهدی بوده، و به خاطر اسلام و مسلمین، این مصیبت را تحمل کرده تا حقی را احقاق کند و از باطلی جلوگیری نماید.

در این مرقومه تاریخی امام هشتم سلام الله علیه آمده است: «إن امیر المؤمنین... عرف من حقنا ما جهله غیره، فوصل أرحاماً قطعت...».

همانا امیر المؤمنین مأمون از حق ما چیزهایی فهمیده است که دیگران آن را ندانستند و به آن جهل ورزیدند و چنین بود که ارحامی را وصل کرد که قبلاً (توسط دیگر خلفای غاصب) قطع شده بود.

در اینجا جای سؤال است که: این حق امام هشتم علیه السلام که از آن نام می برد چیست؟ این چه حقی است که برای امام و پدرانش (چون صیغه جمع آمده است) می باشد و تمام مردم حتی خویشان مأمون از آن غافلند و تازه، مأمون فهمیده است که ما دارای چنین حقی هستیم. آیا کیست که نداند امام هشتم فرزند رسول الله، صلی الله علیه وآله و فرزند امیر المؤمنین علیه السلام است؟ ولی صرف چنین دانستی، حقی را ثابت نمی کند. پس این حق که تاکنون پنهان بوده و پیشینیان من جمله پدران مأمون آن را ضایع کرده اند، حقی است که خدا بر تمام امت اسلامی قرض کرده است و واجب گردانیده است، این همان حق ولایت است که در راه آن پدران امام به شهادت رسیده اند و بنی امیه و بنی عباس و دیگران با ظلم و ستم آن را نادیده

همانگونه که قبلاً تذکر دادیم، امام رضا علیه السلام پس از اینکه ناچار به پذیرش ولایتعهدی از سوی مأمون شد و مخالفتهاش بی اثر ماند، از چند طریق، دشمن را مفتضح و نقشه هایش را نقش بر آب کرد که یکی از مهمترین آنها، اعلام ولایت در نیشابور بود، و در آنجا با آن خلاصه گوئی در حدیث سلسله الذهب، به مردم فهماند که ولایت اصلی و حقیقی از آن او است که او ولایت را از خدایش فرا گرفته است و وحدانیت مردم نیز تکمیل نمی شود جز با ولایت آن حضرت و اعتراف به امامتش و بدینسان در آغاز هجرت به سوی خراسان، مشروعیت خلافت عباسیان را زیر سؤال برد که به طریق اولی ولایتعهدی نیز امری اجباری و مربوط به سیاستهای خانانیه دستگاه حاکم معرّفی و شناخته شد.

در عیون اخبارالرضا آمده است که یاسر خادم گوید: در آن روز جمعه هنگامی که حضرت از مسجد بازگشت، عرق شدیدی بر چهره مبارکش دیده می شد در حالی که بسیار غمگین بنظر می رسید، دستها را به سوی آسمان بلند کرده فرمود: «اللهم ان كان فرجی مما انا فيه بالموت، فعقل لي الساعة» - خداوندا، اگر گشایش من در این مصیبت به مرگ است، پس همین ساعت مرگ مرا برسان. وی گوید: «ولم يزل مغموماً مكروباً الى أن قبض صلوات الله عليه» - و همچنان حضرت غمگین و محزون بود تا روزی که از دنیا رفت. همین روایت را مدائنی نیز نقل کرده است.

(بحار ج ۴۹ - ص ۱۴۰ به نقل از عیون اخبارالرضا ج ۲ - ص ۱۵۱)

گرفته و ادایش نکردند. این حق اطاعت است که باید فرد فرد امت بزرگ اسلامی از بزرگان و پیشوایان راستین و امامان و خلفای حقیقی خود داشته باشند، و ظلم ظالمان تا امروز جلوی این حق را گرفته و نگذاشتند حق به صاحبش برسد و آن را غصب کردند و در این راستا، چه ظلم ها و ستمها که بر آل محمد روا نداشتند، و اکنون نیز خود مأمون که آن حق را فهمیده است، باید بکلی کنار برود و حق را به صاحب حقیقیش رد کند؛ پس در این جمله امام معلوم می شود که خود مأمون نیز غاصب است، زیرا او حق را آنچنان که شاید و باید ادا نکرد و تازه می خواست بر امام و امت مت گذارد که امام مفترض القاعه را ولیعهد و جانشین خود قرار داده است!!

این همان حقی است که حضرت در آغاز ورودش، در نیشابور نیز اعلام کرد و فریاد برآورد که: «بشروطها وانا من شروطها». این همان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است که به او منتقل شده و به نص رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دوازده تن از قریش می رسد که در روایت های معتبر از نظر شیعه و اهل سنت عدد و نام آنان ذکر شده و اینک امام هشتم است که باید حقتش ادا شود ولی او نیز مانند سایر پدران معصوم و مظلومش، مورد ستم قرار گرفته و حقتش ادا نشده است. ملاحظه کنید در جمله بعدی می فرماید: «فوصل ارحاماً قطعت وآمن انفساً فرغت...» پس مأمون ارحامی را که قطع شده بود وصل کرد و انفسی را که خوف و هراس داشتند، به امنیت واداشت. معلوم می شود پدران مأمون و بنی العباس نه تنها حق را ادا نکردند و نه تنها قطع رحم کردند بلکه بقدری ظلم به آل محمد و پیروانشان می کردند که همواره در ترس و خوف بسر می بردند و اکنون فرصتی پیش آمده که این ترس و خوف برطرف گردد و امنیت به آل محمد و شیعیان ایشان باز گردد که این هم البته ادامه نداشت و همانگونه که قبلاً تذکر دادیم مأمون از این ترفند، اهدافی داشت که چون به آنها نرسید و محقق نگشت، از خوی درندگی و سبعیتی که داشت دوباره ظلم و ستم را بر آل محمد دوچندان کرد و پس از به شهادت رساندن امام هشتم که خود چندین بار به مأمون تذکر داده بود که بدست او کشته خواهد شد، آل محمد را تحت فشار شدید و شیعیان را مورد ضرب و شتم و تبعید و قتل قرار داد.

«وانه جعل الی عهد، والامرة الکبری ان بقیت بعده».

و همانا او جانشینی خود و ریاست بزرگ را به من سپرد، اگر پس از او زنده بمانم.

این استثنائی که حضرت در این جمله آورده اند، کاملاً روشن می سازد که حضرت مطعش است به اینکه خلافت به او نمی رسد زیرا مأمون نقشه هائی در سر دارد که نخواهد گذاشت، حضرت پس از او

زنده بماند؛ و گویا به مردم ابلاغ می فرماید که متوجه باشند، جان حضرت در خطر است و مأمون قطعاً پیمان خود را می شکند و به عهدش وفادار نمی ماند.

در قسمتهای بعدی حضرت موقعیت خود را با موقعیت جدش امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه می کند و به مردم اعلام می نماید که هر چند غاصبان، حرمت اسلام را شکستند ولی پدر بزرگ ما صبر کرد بر آن خلافتی که خودشان گفتند عجلواته بوده و خدا شرفش را از سر مسلمین دور سازد «فصبر منه علی الفلنات» و بر آنچه آنان تصمیم گرفته بودند، برای حفظ اسلام صبر کرد و تحمل نمود و اعتراضی نکرد «ولم بتعرض بعدها علی العزمات» و دلیل این همه صبر و تحمل علی علیه السلام خوفش از پاشیدگی امور مسلمین و دگرگونی احوال آنان و بازگشت مردم به جاهلیت بود که در آن صورت منافقانی که دنبال فرصت برای ضربه زدن به دین بودند، دلخوش می شدند. «بذلك جرى السالف فصبر منه علی الفلنات ولم بتعرض بعدها علی العزمات، خوفاً من شتات الدین واضطراب حیل المسلمین، ولقرب أمر الجاهلیة ورحمة فرصة تنتهز واثقة بئندر».

و این اشاره به سخنان مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام است که بر آن وضعیت صبر کرد و برای حفظ دین، شمشیر نکشید هر چند این صبر همراه با بخاری در چشم و استخوانی در گلو بود «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی».

و در جای دیگر می فرمود: «ان الله لما قبض نبيه، استأثرت علينا قریش بالأمر، ودفعتنا عن حق نحن أحق به من الناس كافة، فرأيت أن الصبر علی ذلك أفضل من تفریق كلمة المسلمین، وسفك دمانهم، والناس حدیثو عهد بالإسلام...» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱- ص ۳۰۷)

آن هنگام که خداوند، پیامبرش را به سوی خود فرا خواند، قریش در امر خلافت بر ما پیشی گرفتند و ما را از حقی که از تمام مردم سزاوارتر به آن بودیم، دور ساختند، اینجا بود که دیدم صبر کردن برتر است از اینکه ایجاد اختلاف میان مسلمانان شود و خون آنها ریخته شود، در حالی که مردم تازه مسلمان شده بودند و با کوچکترین چیزی ممکن بود، دست از دین بردارند و به جاهلیت باز گردند.

و در سخنان فرزندش امام هشتم علیه السلام نیز همین مطالب و تکرار همان وضعیت دیده می شود تا معلوم گردد برای همگان که آن سند را می خوانند به اینکه حضرت مانند جدش صبر کرده و برای حفظ اسلام و نگهداری دین، تحمل آن همه مصیبت کرده است. و به وضوح معلوم می شود که حضرت مطلب دیگری برای گفتن دارد ولی تقیه می کند و آن را با اشاره و ایما بیان می نماید، هر چند این اشاره از هر تصریحی روشن تر است.

و در پایان عهد نامه می فرماید: «وما ادری ما یفعل بی ولا بکم...» و نمی دانم چه با من خواهد شد و چه باشما خواهد شد. «ان الحکم الله، یفرض الحق وهو خیر الفاصلین». حکم، تنها حکم خدا است که به حق فرمان می دهد و او بهترین جدا کننده گان است.

شروط امام برای پذیرش ولایتعهدی

و اما مطلب دیگری که حائز اهمیت است، شروطی است که حضرت رضا سلام الله علیه در همان مجلس ولایتعهدی و قبل از آن، کرده است که نشان می دهد، حضرت واقعاً از روی اجبار و اکراه در این امر وارد شده و گرنه به هیچ وجه خواهان ولایتعهدی نبوده، و اینکه مأمون از این راه می خواست حضرت را اهل دنیا معرفی کند، از این زهد و ورعی بیشتر نمی توان پیدا کرد که یک نفر، ولیعهد باشد و تمام مقدرات امور کشور در دستش باشد، با این حال از ریاست و دنیال پست و مقام بودن و عزل و نصب و کارهای اجرایی به کلی کناره گیری کند و تنها به هدایت و راهنمایی مردم بپردازد؛ این برای کسانی که فکر می کردند، امام از منصب و مقام مادی خوشحال و خرسند می شود، غافل از اینکه او دارای والاترین و بالاترین و مقدس ترین مقام الهی است، و این مقام، چیزی جز اکراه و ناچاری نبوده همانگونه که مکرر و در موارد مختلف تذکر داده بود، و فقط برای حفظ اسلام و نگهداری مسلمین، به این مصیبت بزرگ تن در داده است.

حال ببینیم حضرت در این شرایط چه فرموده است:

امام رضا سلام الله علیه با خط مبارک خود نوشت: «اتی ادخل فی ولایة العهد علی ان لا امر ولا نهی ولا افضی ولا اغتر شیئاً مما هو قائم و تعینی عن ذلك کله». - من ولایتعهدی را می پذیرم بشرط اینکه نه امر کنم و نه نهی نمایم و نه قضاوت کنم و نه چیزی از قوانین موجود را عوض کنم و از همه این مسائل مرا معاف بداری. مأمون پذیرفت و تمام شروط را قبول کرد.

(بحار - ج ۴۹ - ص ۱۳۴)

در جای دیگری چنین آمده است:

«... ان لا یولی احداً، ولا یعزل احداً، ولا ینقض رسماً، ولا یغتر شیئاً مما هو قائم، و یکون فی الامر مشیراً من بعید». - حضرت شرط کرد که ولایتعهدی را می پذیرد به شرط اینکه هیچ والی و امیری را نصب نکند و کسی را عزل ننماید و قانونی را تغییر و تبدیل نکند و تنها از دور مورد مشورت قرار گیرد.

راستی چگونه مأمون می خواست هدف خود را تعقیب کند، در حالی که امام رضا علیه السلام با این شروط بدنیا می فهماند که از روی ناچاری و اکراه در این امر وارد شده و به هیچ وجه، پست

ولایتعهدی را نپذیرفته است؟ مگر ولیعهد بالاترین منصب پس از خلیفه یا رئیس دولت نیست؟ چگونه ممکن است دومین شخص مملکت، از تمام امور اجرایی کناره گیری کند، جز اینکه کسی خواهان آن مقام نباشد. و اصلاً این شروط حضرت، بکلی اهداف مأمون را زیر پا گذاشت و آبرویش را برد زیرا:

۱- یکی از اهداف مأمون، این بود که حضرت بنحوی، خلافتش را امضا و تصدیق کند ولی این شروط، دلیل است بر اینکه حضرت اقرار به شرعیت حکومت مأمون بکلی ندارد، و اگر امام هشتم حکومت مأمون را، حکومتی اسلامی می دانست، معنا نداشت که از تمام کارهای اجرایی که مربوط به او می شود سرباززند و حاضر نباشد در حکومت مأمون، کوچکترین مسئولیتی را بپذیرد. و اصلاً این منفی گویی دلیل روشنی است بر اینکه حکومت موجود حتی ارزش همکاری با آن هم ندارد و گرنه چگونه ممکن است ولایتعهدی با رژیمی که خود ولیعهدش است، اعلام عدم همکاری بنماید.

۲- شروط امام دلیلی بود که حضرت تحمل هیچ مسئولیتی نسبت به تصرفات و کارهای غیرمشروع رژیم ندارد، زیرا هدف دیگر مأمون این بود که وانمود کند، حضرت یکی از مجریان امور است و بدینسان اقراری از امام بر جنتیها و خیانتها و مردم آزاریها و قتل عامها و غارت بیت المال بگیرد، که حضرت کاملاً مراقب اوضاع بوده و با این شرایط به مردم فهماند که کارهای مأمون و عوامل و مامورینش، مورد رضای امام رضا علیه السلام نیست.

۳- امام با آن شرایطش می خواست به مأمون بفهماند که به هیچ وجه حاضر به اجرای آرمانها و نیت های پلید و مقاصد غیراسلامی او نیست، و او که خلیفه رسول الله است به این تشریفات های مسخره ای نه تنها قانع نمی شود که برای او پذیرفتن چنین منصبی ننگ است و تنها از روی ناچاری و اکراه قبول کرده است؛ و انگهی امام نمی خواهد وضع زندگی خود را خوب کند؛ او خواهان وضع زندگی خوب برای همگان است؛ او خود را در خدمت مردم می داند تا آنان را از ظلمت ها و تاریکی ها نجات بخشد و به سوی نور هدایت و ایمان رهنمون سازد؛ او هرگز دنبال مصالح شخصی خویش نیست و امروز هم اگر به خاطر مردم و دین اسلام نبود، حاضر بود کشته شود و زیر بار چنین منصب دروغینی نرود؛ ولی برای خدا و برای خدمت به بندگانش، بزرگترین رنج را تحمل کرده و مانند جد اعظمش امیرالمؤمنین سلام الله علیه، با حکومت وقت رفتار می کند هر چند، مقام خلافت فقط و فقط از آن او است و چیزی نیست که عطیه ای از سوی دیگران باشد، بلکه منصبی است الهی و بار مسئولیتی است بزرگ که جز بر گردیدگان معدود و

طاغوثی است از آن قیاس می کنند که، خوب، در داخل هم همین است، فرق نمی کند.»^۱

«امیدوارم سفارتخانه‌ها هم در صراط مستقیم انسانیت سیر بکنند و سعی شود که سفارتخانه‌ها تحت سلطه دیگران نباشند و تصرفاتی در آنها از ناحیه دیگران نباشد. هر قدمی که برمی دارند به فکر این باشند که آیا رובה وابستگی می رویم، یا به طرف رهایی و آزادی؟»^۲

این دو محور یعنی طاغوت زدائی و زدودن مظاهر طاغوثی از سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران و نیز تبلیغات صحیح توسط آن سفارتخانه‌ها، دائماً مورد تأکید حضرت امام قرار گرفته و در مناسبت‌های گوناگون پیرامون آن به وزارت خارجه تذکر و تنبیه می دادند:

«سفارتخانه‌ها را در خارج به صورتی [دنبال] کنید که هر کس که آنجا برود ببیند در محیط اسلامی و اخلاقی وارد شده است.»^۳

«باید وضع بکلی تغییر کند، تغییر هم کرده است، اقا تغییر اساسی باشد که یک سستی بشود به واسطه شما برای آینده‌ها، کسی که یک سنت خوبی را بگذارد، در اجزش تا آخر شریک است به حسب روایات ما. یک وضعی در آنجا درست کنید که کسانی که می آیند و سفارتخانه را می بینند متوجه بشوند که این سفارتخانه با سایر سفارتخانه‌ها فرق دارد حتی با سفارتخانه‌های دول اسلامی فرق دارد. این سفارتخانه با سفارت‌های سابق اصلاً طرف نسبت نیست، یک جور دیگری است. اگر شما موفق بشوید به این معنا که وضع را جوری کنید که به ارث برده بشود برای آنبه، ما مسئول حالا که نیستیم، ما

مسئول همیشه هستیم. ما الآن که مجال دستان آمده است مسئولیت‌مان برای دوره‌های بعد است. نه اینکه فقط ما حالا هر چه شد بعد، بعدها هر چه شد بشود، ما تا زنده ایم بشود، هر چه می خواهد بعد بشود. اینجور نیست. ما مسئولیم که این سفارت، شماها آقایان این سفارتخانه‌ها را به جوری درست بکنید که وقتی دست یک سفارت دیگری افتاد نتواند اصلاً تغییرش بدهد به این زودی‌ها و همه جهاتش، هر جهتی که در آن وقت بوده عکسش را بکنید. آن وقت من می دانم جهت صحیح نبوده در کار، جهت سالم نبوده یا بست و بندهایی نبوده است که سیاسی‌ها می کنند غالباً برای استفاده‌های شخصی یا استفاده‌های دیگری، غیر مشروع.»^۴

«و آن چیزی که راجع به برادرهایی که از خارج این جا هستند و همه برادرهایی که در خارج کشور خدمت می کنند عرض می کنم این است که باید همه شماها در هر جا هستید خودتان را مقید و متعهد به اسلام بدانید، تحت تأثیر محیط آن جا واقع نشوید. خوب! کسی که وارد می شود در یک سفارتخانه‌ای در خارج، ببیند که وارد شد در یک محیط اسلامی در یک محیط انسانی، این طور نباشد که خدای نخواست در آن جا از آن چیزهایی که در سابق بود چیزی باقی مانده باشد. اگر آن چیزهایی که در دوران سابق بوده، در دوران طاغوت بود در آن جا هست، جدیت کنید که بکلی پاکسازی بشود و امیدوارم شده باشد تا کنون.»^۵

پایان این بحث نیز با کلامی از امام خمینی (س) حسن ختام می‌یابد که فرموده‌اند:

«سفارتخانه در هر کشوری متعلق به آن کشوری است که سفیر آن به آنجا می رود. یعنی یک قطعه‌ای است از یک کشور دیگر. وقتی مردم به سفارتخانه‌های ما می آیند، باید وضع ایران را ببینند نه وضع آمریکا و فرانسه و سایر کشورها را. آقایان! تحت تأثیر هیچ چیزی واقع نشوید که در سابق چه بوده است که الآن آن طور نیست. ما اگر بخواهیم خودمان باشیم، باید همه چیزمان از خودمان باشد و در آداب و رسوم، خودمان را از غرب جدا کنیم، ما از غرب خیلی بدی‌ها دیده‌ایم و چیزی که بشود گفت که خوبی آنها بوده است، از حکومت‌های غربی نبوده بلکه از اهل صنعت بوده است که البته بسیاری از آنها برای حکومت‌ها کار می کنند. بنابراین، باید وضع شما جوری باشد که هر کس وارد به آنجا می شود یک محیط اسلامی ببیند، چه از حیث پرسنل و چه از جهت زندگی.»^۶

- والتسلام
- ۱- وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی (س).
 - ۲- امام خمینی (س) در دیدار با وزیر خارجه و کارداران سفارتخانه‌های ایران، ۶۰/۱۰/۲۸.
 - ۳- پیام امام بمناسبت سالگرد پیروزی انقلاب، ۶۰/۱۱/۲۲.
 - ۴- امام خمینی (س) - ۶۰/۵/۳۱.
 - ۵- امام خمینی (س) - ۶۱/۱۰/۴.
 - ۶- امام خمینی (س) - ۶۲/۵/۲۰.
 - ۷- امام خمینی (س) - ۶۲/۱۰/۲۷.
 - ۸- امام خمینی (س) - ۶۴/۵/۸.
 - ۹- امام خمینی (س) - ۶۴/۸/۱۱.

بقیه از چرا امام رضا علیه السلام...

مشخص، دیگری تحمل کشیدن این بار الهی را ندارد. و حتی آن روز که مامون از امام خواست برای خواندن نماز عید به مسجد برود، حضرت در پاسخش فرمود: «ان اعفبتنی من ذلک فهو احب الیّ، وان لم تعفنی خرجت کما کان یخرج رسول الله صلی الله علیه وآله وکما خرج امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام». اگر مرا کسی برایم بهتر است ولی اگر چاره‌ای نیست، من همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین علیه السلام برای نماز عید خارج شدند، از منزل

بیرون می‌روم و روانه مسجد می‌شوم، یعنی من حتی در خواندن نماز عید، حاضر به همکاری با تو و اجابت دعوت تو نیستم؛ من خلیفه رسول الله ام و اگر کاری را بکنم، از او الگومی گیرم.

بنابراین، امام که حکومت را مسئولیتی بزرگ می‌داند و آن را به عنوان یک امتیاز تشریفاتی محض، هرگز قبول ندارد، راه خود را با شروطش مشخص کرد و قلم سرخی بر اهداف مأمون کشید و نقشه‌های خائسانه‌اش را برای همیشه نقش بر آب کرد «بریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون»